

# داستان مهاجرت

## به مدینه

(۵)

حجة الاسلام والمسلمین رسولی محلاتی

### در محله قُبا

«قبا» نام جایی است در نزدیکی مدینه که فاصله اش تا شهر مدینه حدود دو فرسخ یا کمی بیشتر می‌باشد و اکنون نیز مسجد بسیار زیبایی که اساس آن را رسول خدا صلی الله علیه و آله پی ریزی کرده است در آنجا وجود دارد و اطراف آن را باغاتی سرسبز فرا گرفته. کاروان‌هایی که سابقاً از راه مکه به مدینه می آمدند از آنجا می گذشتند و سر راه آنها بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله فاصله راه مکه تا یثرب را پیمود و بیشتر شبها راه می‌رفتند تا هم از شر دشمن محفوظ مانده و هم از گرمای طاقت فرسای صحرای حجاز آسوده باشند و بدین ترتیب تا نزدیکی مدینه رسید.

از آنسو مردم مدینه که بیشتر به اسلام گرویده بودند ولی عموماً پیغمبر بزرگوار خود را ندیده بودند وقتی شنیدند آنحضرت بسوی یثرب حرکت کرده به اشتیاق دیدار آنحضرت هر روز صبح از خانه‌ها بیرون آمده و تا نزدیکیهای ظهر به انتظار می‌نشستند و چون مایوس می‌شدند به خانه خود بازمی‌گشتند. روزی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد «قُبا» شد نزدیکیهای ظهر بود و مردم «قُبا» که مایوس شده بودند به خانه‌ها رفتند اما یکی از یهودیان که هنوز در جای بلندی نشسته و سمت مکه را می‌نگریست ناگهان چشمش به چند نفر افتاد که از راه رسیدند و در زیر درختی آرمیدند، حدس زد که افراد تازه وارد پیغمبر اسلام و همراهان او باشند از اینرو فریاد زد:

«یا بنی قبیله هذا جئکم فدیجاء».

ای فرزندان «قبیله» آن کسی که روزها به انتظارش بودید وارد شد! حدس او به خطا نرفته بود و مسافران تازه وارد همان رسول خدا صلی الله علیه و آله و همراهان بودند. مردم که این صدا را شنیدند دسته دسته بیرون ریختند و به طرف همان جایی که پیغمبر خدا وارد شده بود هجوم آوردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خانه بردند.

### بعضی درباره یک روایت

در اینجا باز به روایاتی بر میخوریم که با توجه به روایات دیگر و معیارهایی که در دست داریم پذیرفتن آنها مشکل و صحت آنها مورد شک و تردید قرار گرفته و مجعول بنظر میرسد مانند این روایت:

«عن انس بن مالک قال: اقبل رسول الله صلی الله علیه و آله الی المدینة وهو مُردف ابابکر وابوبکر شیخ یعرف ورسول الله شائب لا یعرف، قال: فیلقی الرجل ابابکر فیقول: یا ابابکر من هذا الرجل الذی بین یدیک؟ فیقول: هذا الرجل الذی یهدینی السبیل، فیحسب الحاسب انما یهدیه الطريق، وانما یعنی سبیل الخیر»<sup>۱</sup>.

یعنی انس بن مالک گفته: رسول خدا هنگامیکه به مدینه آمد ابوبکر را پشت سر خود سوار کرده بود و در آنروز ابوبکر پیرمردی بود آشنا و شناخته شده و رسول خدا جوانی بود نا آشنا و شناخته نشده... مردم ابوبکر را (که

آشنائی ها را با مردم مدینه نداشت...!  
و آیا اساساً این مطلب را نیز که رسول خدا ابوبکر را در پشت سر خود سوار کرده بود میتوان پذیرفت در صورتیکه خود این آقایان روایت کرده بودند که ابوبکر مرکبهای متعددی برای این سفر تهیه کرده بود و هرکدام بر مرکب جداگانه ای سوار بودند!...

### راوی حدیث را بهتر بشناسیم

آیا با چنین وضعی بهتر نیست بجای پذیرفتن این مطالب مشکوک و خلاف واقع، اصل روایت را کنار گذاشته و آنرا معمول بدانیم، بخصوص که انس بن مالک سابقه خوبی در نقل حدیث ندارد و او همان کسی است که در داستان «شق صدر» رسول خدا (که پیش از این بطور تفصیل روی آن بحث کردیم و بی اعتباری آنرا با دلایل و شواهدی نقل کردیم) گفته است: من جای بخیه های فرشتگان را در سینه رسول خدا (ص) میدیدم...

در صورتی که اگر آن داستان درست هم باشد جنبه اعجازی و اרהاسی داشته، و احتمالاً صورت تمثیلی داشته چنانچه مرحوم علامه طباطبائی بصورت جزم آنرا گفته<sup>۵</sup> و مانند شکافتن و دوختن شکم در اطاق جراحی و غیر آن نبوده است... تا او بگوید: من جای بخیه ها را در سینه آنحضرت مشاهده میکردم.

و انس بن مالک همان کسی است که هنگامی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام از او خواست آنچه را از رسول خدا (ص) درباره آنحضرت در غدیر خم یا جاهای دیگر شنیده بود برای طلحه و زبیر و یا مردم دیگری بازگو کرده و شهادت بدهد و او که با ادای آن شهادت منافع مادی اش را در مخاطره میدید، خود را به فراموشی زده و حاضر نشد شهادت بدهد، و چون امیرالمؤمنین به او فرمود:

تو که این مطلب را شنیده بودی چرا شهادت ندادی؟

در پاسخ گفت:

«أني أنسيت ذلك الأمر».

من آنرا فراموش کردم!

و امیرالمؤمنین درباره اش تفرین کرده فرمود:

می شناختند) دیدار کرده و از او می پرسیدند:

- ای ابوبکر این مرد کیست که جلوی تو است؟

می گفت: این مردی است که راه را بمن نشان میدهد!

آنها خیال میکردند منظورش از راه یعنی جاده، ولی منظور او راه خیر بود...

و حتی در برخی از روایات نقل شده که بجای لفظ «شابت» (یعنی جوان) «غلام» (یعنی این پسرک) نقل شده...<sup>۳</sup>

که سوال میشود:

اولاً- چگونه ابوبکر پیرمردی بود و رسول خدا جوان و یا پسرکی بوده؟...

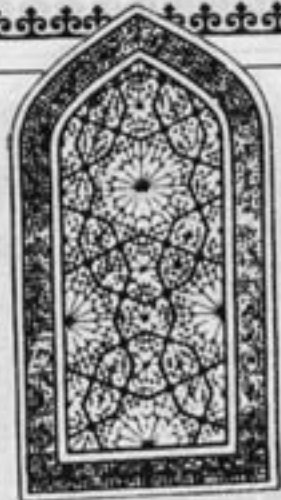
در صورتیکه خود این آقایان مورخین نقل کرده اند که ابوبکر دو سال کوچکتر از رسول خدا (ص) بوده، و در هنگام وفات یعنی دو سال پس از رحلت رسول خدا شصت و سه ساله بود یعنی در هنگام مرگ هم سن با رسول خدا (ص) بوده و به اندازه آن حضرت در دنیا زندگی کرده، و در این باره اختلافی نداشته و قولهای دیگر را ضعیف و مردود دانسته اند!...

و ثانیاً- چگونه بود که ابوبکر برای مردم مدینه آشنا و شناخته شده بود، ولی رسول خدا (ص) برای آنها ناآشنا و شناخته نشده؟

مگر این مردم همانها نبودند که بسیاری از آنها یا رسول خدا (ص) در عقیه منی بیعت کرده و آنحضرت را از بزرگیک دیده بودند و بگفته همه مورخین در آن ماجرا نیز جز عباس و حمزه شخص دیگری حضور نداشته؟ و مگر برخی از همین مردم مدینه مانند اسعد بن زراره نبودند که پیش از آن بارها خدمت رسول خدا (ص) شرفیاب شده سالها قبل از داستان عقبه و بدست آنبزرگوار مسلمان شده و ایمان آورده بودند؟

و مگر بسیاری از همین مردم مانند قبیل بنی النجار نبودند که با رسول خدا (ص) پیوند خویشاوندی داشتند، و به این پیوند نیز افتخار کرده و رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز روی همین رابطه و پیوند در سنین کودکی بهمراه مادرش آمنه به آن شهر سفر کرده و حدود یک ماه در آنجا زندگی کرد و پس از هجرت نیز از خاطرات آن دوران یاد میکرد...<sup>۴</sup>

در صورتی که ابوبکر هیچیک از این سابقه ها و پیوندها و



«ان كنت كاذباً فضربك الله بها  
بيضاء لامعة لا تواربها العمامة»  
- اگر دروغ میگوئی خداوند تو را  
به سپیدی درخشانی گرفتار سازد که  
عمامة هم آنرا نبوشاند...»

و چنانچه اهل تاریخ گفته اند: در اثر نفرین آنحضرت  
پسی و برسی در سر و گردنش پیدا شد که هر چه عمامة اش را  
پائین میآورد نمی توانست آنرا بپوشاند...

بشرحی که در نهج البلاغة (باب حکم، حکمت ۳۱۱) و  
شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید در شرح آن و جاهای دیگر ذکر  
شده...

و اساساً اینمطلب قابل بحث است که آیا انس بن مالک در  
آن تاریخ درک این گونه مطالب و استنباطات را داشته که  
بفهمد ابوبکر پیرمردی بود شناخته شده و رسول خدا جوانی و یا  
پسرکی بود ناشناخته... زیرا بنا بگفته مورخین در آنروزی که  
رسول خدا (ص) بمدینه وارد شد انس بن مالک هشت ساله یا نه  
ساله و یا ده ساله بود، و پس از آنکه آنحضرت در مدینه مستقر  
شدند مادرش دست او را گرفته و بنزد رسول خدا (ص) برده و از  
آنحضرت تقاضا کرد که او را بخدمتکاری خود بپذیرد... و از  
آنروز بخدمتکاری آنحضرت مشغول گردید...»

و بدین ترتیب اصل این استنباط و اجتهاد آقای انس بن  
مالک زیر سؤال میروند... زیرا او اینمطلب را بصورت روایتی  
از شخص دیگری نقل نکرده بلکه یک استنباط و نظر شخصی خود  
او است...

و اینرا هم بدنیست بدانید که انس بن مالک از زمره معدود  
افرادى است که از رسول خدا (ص) بسیار حدیث نقل کرده<sup>۷</sup>  
مانند ابوهیرة و عبدالله بن عمرو عایشه... و چنانچه ذهبی در  
شذرات الذهب گفته: روایاتی که انس بن مالک از رسول  
خدا (ص) نقل کرده دو هزار و دویست و هفتاد و شش روایت  
است...<sup>۸</sup> که با توجه به هشت و نه سالی که در خدمت رسول  
خدا (ص) بوده، و سنین کودکی را میگذرانده... و در سفرهای

جنگی و غزوات هم بسندرت نام او دیده شده و معمولاً هم  
بچه های کم سن و سال را در آن سفرها به همراه نمی بردند...  
معلوم نیست چگونه این رقم حدیث را از رسول خدا (ص) شنیده  
و ضبط کرده... چنانچه این سؤال و ابهام بنحوی درباره آن  
چند نفر دیگر نیز که هر کدام چند هزار حدیث از رسول خدا  
صلی الله علیه وآله نقل کرده اند وجود دارد!... و از باب نمونه  
فقط بد نیست بدانید ابوهیرة که در سال هفتم هجرت مسلمان  
شده و مصاحبت او با رسول خدا (ص) تا هنگام رحلت  
آنحضرت فقط سه سال بوده آن هم سه سالی که رسول  
خدا (ص) مسافرتهاى طولانى و چندماهه مانند فتح مکه، و  
محاصره طائف، و جنگ تبوک، و سفر حجة الوداع داشته و  
نامی از ابوهیرة در این سفرها نیست، با اینحال بگفته همان  
آقای ذهبی پنجهزار و سیصد و هفتاد و چهار حدیث از رسول  
خدا روایت کرده<sup>۹</sup>.

### واقعا توجیه این آقایان

ولى چه میشود گفت که جواب همه این ابهامات و  
سئوالات را آقایان با یک جمله داده و گفته اند: ایشان  
«صحابی» بوده اند، و ما حق هیچگونه سؤال و تردید و تشکیک  
را در اعمال و گفتارشان نداریم چشم و گوش بسته باید  
روایاتشان را بپذیریم، و بصورت یک تکلیف شرعی بر ما واجب  
است تبعیداً آنها را عادل بدانیم!...

مگر گفتار ابن حجر هبشی را (که در مقالات قبل نقل  
کرده ایم) فراموش کرده اید که با کمال صراحت میگوید:  
«اعلم ان الذى اجمع عليه اهل السنة والجماعة انه يجب على كل  
مسلم تزكية جميع الصحابة بالاثبات العدالة له...»<sup>۱۰</sup>

یعنی بدانکه آنچه اهل سنت و جماعت بر آن اجماع کرده اند، این است  
که واجب است بر هر مسلمانی تزکیه و تطهیر همه صحابه و اینکه عدالت را  
برای آنها اثبات کند... و آنها را عادل بداند...

یعنی واجب است بر هر مسلمانی که به زور و بی چون و  
چرا و خارج از هرگونه ضابطه و معیاری بگوید که همه صحابه  
عادل بوده و چشم و گوش بسته بگوید که آنها آدمهای پاک و  
خوبی بوده اند...

و دلیلش هم این است که خدا در قرآن فرموده: «کنتم خیر

«... مَرَّ النَّبِيُّ (ص) بِحَيٍّ مِنْ بَنِي الشَّجَارِ وَإِذَا جَوَارٍ يَضْرِبْنَ بِالْدَفُوفِ بَقْلًا:

نحن جوار من بنى الشجار يا حبيذا محمدا محمدا من جوار فقال رسول الله (ص): أنحبوننى؟ قلن: نعم يا رسول الله، فقال: والله وأنا أحبكن، قالها ثلاثاً، وفي رواية: يعلم الله انى أحبكن»<sup>۱۲</sup>

یعنی عبور رسول خدا (ص) به قبیله ای از بنی الشجار افتاد و در آنحال کنیز کانی از آن قبیله پیش آمده و با دف میزدند و این بیت را میخواندند: ما کنیزکاتی هستیم از بنی الشجار، وه! که محمدا چه نیکو همسایه ای است!

رسول خدا (ص) به آنها فرمود: مگر مرا دوست دارید؟ گفتند: آری ای رسول خدا، پیامبریز سه بار به آنها فرمود: من هم شما را دوست می دارم... و در روایت دیگری است که فرمود: خدا میداند که من هم شما را دوست می دارم!

البتة بقول معروف مسئله آنقدر شور بوده که صدای آشپز را هم در آورده و آقای ابن کثیر بدنبال نقل آن میگوید: «هذا حديث غريب من هذا الوجه لم يروه احد من اصحاب السنن...»

یعنی این حدیث غریبی است از اینراه که احدی از اصحاب سنن آنرا روایت نکرده اند.

ولی بدنبال آن (مانند کتاب وفاء الوفاء) میگوید: حاکم در مستدرک آنرا بهمین گونه روایت کرده... و جالب این است که حلبی در کتاب سیرة الحلبية بدنبال نقل این حدیث گفته:

«وهذا دليل واضح لسامع الغناء على الدف لغير العرس»<sup>۱۳</sup> یعنی و این دلیل واضحی است برای جواز شنیدن غناء با «دف» در غیر عروس...

که بنظر میرسد طرفداران آزادی غناء و مجالس لهو و لعب و بی بندوباری برای توجیه کارهای خود بدنبال بهانه ای و دستاویزی میگشته اند و این روایت این چنینی و مخدوش را دلیلی بر جواز شنیدن آن گرفته و دستاویز عمل خود قرار داده اند وگرنه بقول برخی از اهل تحقیق این روایت هم برفرض صحت نمی تواند دلیلی بر اینمطلب باشد<sup>۱۴</sup> و در این حدیث جز این نیست که زنان شعری را انشاد کرده و با ضرب دف آنرا

اقية اخرجت للناس...» و یا در جای دیگر فرموده: «وكذلك جعلناكم امة وسطاً لتكونوا شهداء على الناس...» و بدنبال آن گفته: «فانظر الى كونه تعالى خلقهم عدولاً وخياراً...»

و سپس با این استدلال و نتیجه گیری، با الفاظ بسیار رکیکی شیعه را مورد حمله قرار داده و میگوید:

«فكيف يستشهد الله تعالى بغير عدول او بمن ارتدوا بعد وفاة نبيهم الا نحو ستة انفس منهم كما زعمته الرافضة فيحهم الله ولعنهم وخذلهم، ما احققهم واجهلهم واشهدهم بالزور والافتراء والهتان...»

و الفاظ دیگری که او و امثال او به این نحو استدلال و نتیجه گیری خنده آور و مسخره به این گونه الفاظ شرم آور سزاوارتر از دیگران هستند و ما همانند ایشان مقاله خود را آوده به این گونه الفاظ رکیک نمی کنیم... و میگوئیم: نعوذ بالله من التعصب الاعمى والخذلان.

فقط میگوئیم: شما ای خواننده محترم ببینید چگونه این نعمت بزرگ یعنی نعمت عقلی را که خداوند برای درک صحیح مطالب به این آقایان داده دگرگون ساخته و خود و دیگران را بگمراهی کشانده اند که باید در اینجا همان گفتار قرآن کریم را درباره ایشان گفت که در سوره ابراهیم میفرماید: «الم ترالى الذين بدلوا نعمة الله...»<sup>۱۵</sup>

وگرنه کسی نیست به این شخص مدعی علم بگوید: آیا سخن شیعه زور و بهتان است یا گفته های شما؟ و چقدر جای تعجب است از کسانی که امثال ایشان را بعنوان یکی از علمای بزرگ اهل سنت پذیرفته و از او پیروی می کنند؟ و باید آن بیت مثنوی را زمزمه کرد که میگوید:

چشم باز و گوش باز و این عسی حیرتم از چشم بسدی خدا و اکنون که بحث بدینجا رسید بد نیست روایت دیگری را نیز که در ماجرای ورود رسول خدا (ص) بشهر مدینه از همین انس بن مالک نقل شده و ما قصد داشتیم آنرا در جای خود ذکر کنیم در اینجا بیاوریم تا وضع برای شما بهتر روشن شود... و قضاوت درباره صحت و سقم آنرا نیز بعهده خود خواننده محترم میگذاریم.

از بییهقی و دیگران نقل شده که بسند خود از انس نقل کرده اند که وی در ماجرای ورود رسول خدا بشهر مدینه گفته است:

علیه السلام فوت کرده است، و کشتی بواسطه از حقدار روایت می‌کند که گفت: «دخلت علی ابی الحسن الاول علیه السلام فقلت له: جعلت فداک ادع الله الی ان یرزقنی داراً وزوجة وولداً وخادماً والحج، فقال: اللهم صل علی محمد وآل محمد وارزقه داراً وزوجة وولداً وخادماً والحج خمسين سنة».

- خدمت امام موسی بن جعفر علیهما السلام رسیدم عرض کردم: فدایت شوم برای من از خدایتعالی بخواه که خانه و همسر و فرزند و خادمی و توفیق حج بمن روزی فرماید، امام هم چنانکه خواسته بودم دعا فرمودند ولی درباره حج خواستند که خدایتعالی پنجاه سفر حج روزیم دارد».

حماد گفت: با اشتراط امام حج را بعدد پنجاه، دانستم که بیش از آن نصیب نیست، و اینک چهل و هشت حج انجام داده‌ام، این هم خانه من و زوجه‌ام هم اکنون پشت پرده است که کلامم را می‌شنود و این هم فرزند و آن دیگری هم خادم من است و بعد از آن نیز دو حج انجام دادند، بعد از پنجاه حج، با ابا العباس نوفلی قصیر عازم حج شدند و در مدینه با امیه بن علی قیسی خدمت جواد الائمه رسیدند که از حضرت تودیع کنند، قیسی می‌گوید چون امام علیه السلام از قصد ما آگاه شد فرمودند: امروز حرکت نکنید و تا فردا ماندگار شوید، هنگامی که از محضر حضرت بیرون آمدم حماد گفت، چون باروشه‌ام از مدینه بطرف مینات یعنی مسجد الشجره حرکت کرده من نیز می‌روم، من گفتم: اما من می‌مانم، حماد رفت و همانشب بوسیله سیلی در جفحه غرق شد».

علامه مامقانی در ذیل این ماجری می‌فرماید: «مخالفت حماد منع امام را از خروج، ضرری به عدالت وی نمی‌زند زیرا از فرمان امام علیه السلام، وجوب نفهمیده بود...» و ما نفهمیدیم که چرا بعداً ایشان همین توجیه را درباره علان فراموش کردند؟

#### بقیه از داستان مهاجرت به مدینه

میخواندند... و با غشاء دو مقوله هستند... ولی اینگونه افراد گویا باکی ندارند برای توجیه اعمال خود حتی شخصیت بزرگوار رسول خدا (ص) را نیز زیر سؤال برده و ملکوک سازند و شاهد این مطلب نیز روایت دیگری است که ایشان در همین داستان ورود رسول خدا (ص) بمدینه و محله قبا نقل کرده‌اند که انشاء الله تعالی در مقاله بعدی روی آن بحث خواهیم کرد.

ادامه دارد

۱- قیله نام زنی است که نسب مردم مدینه به او میرسد.

#### بقیه از رحلت پیامبر (ص)...

دارین همان «مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح، من رکیها نجی ومن تخلف عنها غرق وهوی». فرا رسیدن این ماتم جانسوز را به فرزند دلبنده حضرت ولی الله الاعظم ارواحنا فداء و به تمام مخلوقات و موجودات ارضی و

(۲) - اینکه درباره شلمغانی اطالعه کلام دادم به انگیزه توجه دادن نظر شریف خواننده عزیز به رویدادهای در عصر غیبت صغری بوده است و به بهانه بررسی حادثه شلمغانی، طبعاً حوادث دیگری را خواهد متذکر شد و اقا شرح حال اجمالی «شریعی، سمیری، هلالی، بلالی» که در توفیق مبارک آمده بدینقرار است:

۱- شریعی: ابومحمد حسن شریعی از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام است که بعد از عسکری مدعی بایت شد و توفیق در لعن او صادر شد، و پیروان وی بنام شریعی از طوائف حلولیه از غلاتند.

۲- محمد بن نصیر نمیری نیز از اصحاب امام عسکری علیه السلام است که پس از شهادت آن حضرت، مدعی مقام ابوجعفر محمد بن عثمان عمری شد و به ادعای نبوت و رسالت برخاست، پیروان او نیز از فرق حلولیه و بنام نمیری نامیده شدند.

۳- ابوجعفر احمد بن هلال غیرتانی از اصحاب امام یازدهم علیه السلام که از غلاة و منکر نبایت ابوجعفر عمری بوده.

۴- ابوطاهر محمد بن علی بن بلال نیز از اصحاب حضرت عسکری علیه السلام است که سفارت جناب ابوجعفر عمری را منکر بوده و خود مدعی سفارت از ناحیه حضرت صاحب الامر علیه السلام بوده است.

مأخذ و مصادر این امور مذکوره، کتاب غیبت شیخ طوسی و کمال الدین صدوق و احتجاج طبرسی و تاریخ کامل ابن اثیر و مقالات شیخ اشعری، و الفرق بین الفرق بغدادی، و کتب رجال است که برای اجتناب از تطویل از ثبت صفحات مربوطه مأخذ و مصادر اغماض نموده و مطالب را بطور خلاصه نگاشتیم.

۲- سیره النبویه ابن کثیر ج ۲ ص ۲۷۵.

۳- الصحیح من السیره ج ۲ ص ۲۹۸.

۴- با کتاب تاریخ ابن کثیر ج ۲ ص ۴۱۸ و معارف ابن قتیبه ص ۷۵ و کتابهای دیگر که در پاورقی الصحیح من السیره ج ۲ ص ۲۹۹ مذکور است مراجعه شود.

۵- در تفهیم شجرة الشرح.

۶- المد العلاء ج ۱ ص ۱۲۷.

۷- اسد الغابه ج ۱ ص ۱۲۸.

۱۲- سیره النبویه ابن کثیر ج ۲ ص ۲۷۴، وفاء الوفاء ج ۱ ص ۲۶۲، و در سیره النبویه اینگونه است: «وانا والله احکم، وانا والله احکم، وانا والله احکم» که از نظر معنی یکی است.

۱۳- سیره حلبیه ج ۲ ص ۶۱.

۱۴- برای توضیح بیشتر به کتاب الصحیح من السیره ج ۲ ص ۳۱۴ مراجعه شود.

اهل بیت عصمت و طهارت تسلیت عرض می‌کنیم؛ به این امید که انشاء الله پیروی از نقلین را سرلوحه اعمال خود قرار دهیم تا پیامبر و خدای پیامبر از ما راضی و خشنود باشند و به شفاعت آن ذوات پاک در روز رستاخیز نائل آئیم آمین رب العالمین.

سمانی و به جهان بشریت به ویژه ملت مسلمان ایران و مقام معظم رهبری تسلیت می‌گوئیم. وهمچنین فرارسیدن شهادت سبط اکبر پیامبر (ص) حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام را در این روز، به مسلمانان و شیعیان و امت پاسدار اسلام و پیروان